

# شترق

تخریب ساخت‌وساز غیرمجاز دو مقام مسنول در فیروزکوه با ورود قاطع دستگاه قضایی در روز چهارشنبه / عکس: مصطفی رودکی، میزان



تخریب ساخت‌وساز غیرمجاز دو مقام مسنول در فیروزکوه با ورود قاطع دستگاه قضایی در روز چهارشنبه / عکس: مصطفی رودکی، میزان

### اتفاق

## بوسه وداع

### مرتضی قره‌باغی ، آموزگار

جدایی از نزدیکان سخت است ولی وداع با محبوب سخت‌تر؛ محبوب در خانه دل توست هرجا بروی و در هر زمانی باشی همراه توست، من اما هیچ تصویری از وداع نداشتیم، حداقل فکر نمی‌کردم خداحافظی با یک شغل تا این اندازه دشوار باشد. اشخاص زیادی به‌راحتی شغل‌شان را عوض می‌کنند، چرا برای من دشوار باشد؟ نمی‌دانم شاید تدریس برای من فقط یک شغل نبود، مدرسه را صرفا محل کار نمی‌دیدم. از خودم می‌پرسم اگر این شغل واقعا این‌قدر بد ذهن و اندیشه‌ات مهم بود، چرا در طول این‌همه سال درباره زیبایی و طرافت آن با کسی سخن نگفتی.

به یاد جمله خان محمد در رمان کلیدر می‌افتم که خطاب به برادرش می‌گوید: «خدا مرا لعنت کند که در تمام عمر این‌قدر تو برابم عزیز بوده‌ای و من حتی نتوانستم یک بار این را به تو بگویم».

گاهی با خودم دچار تردید می‌شوم که این من هستم تدریس را رها می‌کنم یا تدریس مرا؟! پاسخ روشنی نمی‌توانم به این پرسش بدهم وقتی آموزش عمومی روزبه‌روز بولی می‌شود، وقتی مدرسه فقیرا از ثروتمندان مدام جدا می‌شود، وقتی مدرسه دیگر نمی‌تواند اکثریت دانش‌آموزان را از فقر و خشونت نجات دهد. وقتی دیگر کسی نمی‌تواند با شغل معلمی از خط فقر بالا بیاید باید از خود پرسیم اصلا چنین شغلی الان وجود خارجی دارد یا خیر؟ که لازم باشد آموزگاری تصمیم بگیرد بماند یا برود؟ برگه استعفا را امضا می‌کنم، صدای مسئول کارگزینی در گوشم می‌پیچد؛ حیف نیست چیزی نمونه‌اند بازنشسته بشی. برگه را روی میز می‌گذارم و بیرون می‌آیم، باد سرد زمستانی به صورتم شلاق می‌زند.

### تجربه دیگران

## هزار کتاب درباره ترامپ

روزنامه نیویورکتایمز تخمین می‌زند که تاکنون چیزی بیش از هزار جلد کتاب درباره دونالد ترامپ را نویسندگان مختلف، از مقامات پیشین تا دانشگاهیان و روزنامه‌نگاران، در دنیای انگلیسی‌زبان منتشر کرده‌اند. کتاب‌ها هرچه بیشتر اشکارانه و هشداردهنده بوده‌اند یا عناوینی تند و آزرآلمانی داشته‌اند، فروش بیشتری نیز داشته‌اند. البته این وضعیت در عرصه رسانه‌ها

هم بوده است، هرچند ترامپ معتقد است فیک‌نیوزها جهان را تصرف کرده‌اند؛ اما شاید بهترین توصیف برای رفتارهای انتخاباتی او تشبیهی بود که لسلی مونویر، رئیس پیشین تلویزیون سی‌بی‌اس است که آن را به جهت تولید هیجان و سرگرمی، به «سیرک» تشبیه می‌کند. خبرگزاری‌ها مطلبی درباره کتاب «چه فکر می‌کردیم: تاریخ فکری مختصر عصر ترامپ» نوشته کارلوس لوزادا، برنده جایزه پولیتزر نوشته‌اند که او در این کتاب ۱۵۰ عنوان کتاب از مجموع کتاب‌های انگلیسی درباره ترامپ را برگزیده و مورد نقد و بررسی قرار داده است. از نظر او بسیاری از کتاب‌ها درباره عصر ترامپ خیلی عجولانه، پر ادا و اطوار و خود برحق‌پندارانه نوشته شده است. مصداق این نقد، نویسندگانی مانند مدالین آلبرایت، وزیر خارجه پیشین، است که در سال ۲۰۱۸ کتاب «فایشسیم: یک هشدار» را نوشت. او به گروهی از نویسندگان آمریکایی تعلق دارد که نسبت به خطر دیکتاتوری از سوی ترامپ هشدار می‌دهند. لری دایمون، جامعه‌شناس برجسته آمریکایی، ترامپ را «سزار جدید آمریکا» توصیف می‌کند که تمام خصایل یک رهبر اقتدارگرا را دارد. هرچند در نهایت ترامپ ناگزیر شد حکومت را پس بدهد. در جناح راست، یک گروه نویسندگانی بودند که «بر طبل حمایت از ترامپ می‌کوبیدند. رفتارهای زشت و غیردموکراتیک او را نادیده می‌گرفتند یا از آن لذت می‌بردند. برخی دیگر هم از دروغ‌های ترامپ دفاع می‌کردند؛ آن‌هم نه از روی اعتقاد، بلکه وفاداری لوزادا، تنها یک فصل از مجموع ۱۰ فصل کتاب خود را به نویسندگان حامی ترامپ اختصاص داده است. البته ۱۰ فصل کتاب به ۱۰ موضوع مهم دوره ریاست جمهوری ترامپ، اختصاص یافته است.

www.sharghdaily.ir

شنبه ۱۱ بهمن ۱۳۹۹ • ۱۶ جمادئ‌الثانی ۱۴۴۲ • ۳۰ ژانویه ۲۰۲۱

سال هجدهم • شماره ۳۹۲۸ • ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۲:۱۸ • اذان مغرب ۱۷:۴۹

اذان صبح فردا ۵:۳۹ • طلوع آفتاب ۷:۰۵

fardashargh@gmail.com

## روزنامه‌فرو

**نور نوشت** 

عکس: مصطفی رودکی، میزان

## دنیای ترسناک «از این گوش به آن گوش»

### پژمان موسوی

موقعیتی را تصور کنید که در آن زنی که به‌تازگی به او تجاوز شده، می‌کوشد تجربه مصیبت‌بارش را گزارش دهد، اما به‌جای راه‌های معمول (پلیس، دادگاه و نظام قضا) مجبور است ماجرا را با استفاده از تنها راه موجود یعنی «از این گوش به آن گوش» منتقل کند. زن بی‌نوا دم گوش همسایه‌اش نجوا می‌کند «بهیم تجاؤز کردن...». جمله‌گوش به گوش می‌چرخد تا آخرین نفر زنجیره با خیال‌تخت می‌گوید «بهیم تعارف کردن...» و همه می‌زنند زیر خنده، زن باز سعی می‌کند و هر بار کلمه‌های تازه‌ای از دهان آخرین نفر خارج می‌شود. به همه حساسی دارد خوش می‌گذرد. زن بی‌نوا جیغ می‌کشد «هیولاه‌ا!». آخرین نفر زنجیره داد می‌کشد «خل‌وچل‌ها!» و باز همه از خنده پخش زمین می‌شوند....

انگار این پاراگراف کوتاه که بخشی از ترجمه «خاطره گردکریمی» از جستاری تالیف «دوبراوکا اوگرشیچ» بود، به‌تنهایی وضعیت مواجهه این روزهای ما با فضای مجازی لحام‌گسیخته حاکم را روایت می‌کند؛ فضایی که مدت‌هاست همه چیز را قلب می‌کند، گاه به سخره می‌گیرد و در بیشتر مواقع آمیخته به هزل و هجو می‌کند. اگر از بخش کوچک فعالیت‌های حرفه‌ای در فضای مجازی و کوششی که برای جلوگیری از فروافتادن آن در گرداب ابتلال بگذریم، بخش اعظمی از فضای مجازی ما همه‌روزه بخشی از بازی «از این گوش به آن گوش» است؛ بازی کودکانه‌ای که در آن نفر اول پیغامی در گوش نفر دوم می‌گوید، نفر دوم به نفر سوم و به همین شکل تا انتها. نفر آخر پیغام را بلند می‌گوید و نفر اول با پیغام اولیه مقایسه می‌کند. فکر می‌کنید اگر با بهره‌گیری از این تکنیک، فضای مجازی تحلیل شود، چه نتیجه‌ای به دست می‌آید؟ آیا نتیجه غم‌انگیز و در عین حال حیرت‌انگیز نخواهد بود؟ مهم‌تر از آن، چرا این‌گونه شده و راه‌حل چیست؟ آیا اساسا راهکاری برای خروج از این گرداب می‌توان متصور بود؟ اگر از فعالیت‌های روزمره جاری در فضای مجازی که آن‌هم در جای خود بسیار مهم است، بگذریم، در حوزه اطلاع‌رسانی، تفسیر، تحلیل و کار خبری اوضاع در فضای مجازی بسیار نگران‌کننده است. آیا وقت آن نرسیده که روزنامه‌نگاران حرفه‌ای به این بیندیشند که با وجود چرخش سریع و حیرت‌انگیز اطلاعات در شبکه‌های اجتماعی جمع‌آوری، مرجعیت رسانه‌های حرفه‌ای و روزنامه‌نگاران حرفه‌ای کم‌کم دارد زیر سؤال می‌رود؟ آیا نباید نگران این باشیم که روزی می‌رسد که دیگر روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران، مرجع اصلی جریان آزاد اطلاع‌رسانی در کشور نباشند؟ اینها و سوالاتی از این دست، دغدغه این روزهای روزنامه‌نگاران ایرانی است؛ حداقل آنهایی که دغدغه کار حرفه‌ای دارند و دل در گرو اعتبار روزنامه‌نگاری. اما آیا این دغدغه‌ها را باید جدی گرفت و اصریل شمرمد؟ به نظر پاسخ به این پرسش مثبت است؛ مثبت است چون جریان شبکه‌های اجتماعی مانند سیلی ویرانگر همه چیز را دارد با خودش می‌برد و در کنار مزایای بسیاری که دارد، اثرات مخرب فراوانی را تاکنون از خود بر جای گذاشته است و پیش‌بینی‌ها از دامنه‌دارترشدن این اثرات مخرب خیر می‌دهد. پرسش مهمی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که به فرض هم که نگران این روند مخرب باشیم، راهکار ما برای ازدست‌نرفتن این مرجعیت و بازگشت اعتبار به فضای مجازی چیست؟ پاسخ، کوتاه و روشن است؛ فعالیت جدی حرفه‌ای در فضای مجازی و نشان‌دادن استانداردها و ایذنا‌های کار خبری/تحلیلی در آن از یک سو و روشنگری درباره جریان «فیک» و «غیرحرفه‌ای» از سوی دیگر.

همان‌قدر که یک «پیام» که مصداق «از این گوش به آن گوش» است، می‌تواند برای مخاطبان عام فضای مجازی، جذاب و شوق‌انگیز یا تلخ و حزن‌انگیز باشد، همان «پیام» اساسا نباید مورد اعتنا یا پذیرش یک روزنامه‌نگار به‌عنوان یک کاربر فعال این رسانه مجازی باشد. یک قانونی طلایی در روزنامه‌نگاری وجود دارد که می‌گوید زمانی روزنامه‌نگار می‌تواند از درستی اطلاعات به‌دست‌آمده، اطمینان حاصل کند که در خبر از دو منبع مستقل استفاده کرده باشد؛ منابعی که در کنار منابع دست اول یا دست دوم، به خبر او جنبه عینی و واقعی دهد.

در فضای مجازی غیرحرفه‌ای اما نه‌تنها نشانی از این «قانون طلایی» نیست، بلکه همه چیز مصداق «از این گوش به آن گوش»کردن است. خط قرمز روزنامه‌نگاران و کاربران حرفه‌ای فضای مجازی باید کار استاندارد، مطابق با واقعیت و حرفه‌ای باشد. این‌گونه شاید «اعتبار» به فضای مجازی بازگردد و دیگر همه چیز «از این گوش به آن گوش» نشود.

www.sharghdaily.ir

شنبه ۱۱ بهمن ۱۳۹۹ • ۱۶ جمادئ‌الثانی ۱۴۴۲ • ۳۰ ژانویه ۲۰۲۱

سال هجدهم • شماره ۳۹۲۸ • ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۲:۱۸ • اذان مغرب ۱۷:۴۹

اذان صبح فردا ۵:۳۹ • طلوع آفتاب ۷:۰۵

fardashargh@gmail.com

### حمیدرضا نمازی

آقای «هاشمیان» درگذشت. در خاطره نسل‌های متمادی دانشجویان دانشکده پزشکی تهران، او‌با جدیت و نظم کم‌ نظیرش به خاطر آورده می‌شود. کمترکسی است که در این کتابخانه ۸۳ساله درس خوانده و او را به خاطر نرسیده باشد. «علی‌اصغر هاشمیان»، دو دهه پس از بازنشکنی، همچنان بی‌مزدومت و البته به همت و حمایت رئیس کتابخانه، سرکار خانم دکتر «طحایی»، به خدمت مشغول بود تا با حضوری قریب به نیم‌قرن در دانشکده پزشکی، عنوان قدیمی‌ترین شاغل دانشکده را از آن خود کند. او البته هرگز دنبال این چیزها نبود و با وجود اصرار مکرر برای مصاحبه تاریخ شفاهی دانشگاه، زیر بار نرفت؛ گویی از بیماری لاعلاج «دیده‌شدن» می‌گریخت. «هاشمیان» عاشق اصالت و تاریخ بود. در اتاق زیرشیروانی دانشکده،

مجموعه‌ای به اسم موزه کتابخانه گرد آورده بود که هر بازدیدکننده‌ای را مبهور می‌کرد. به موزه «هاشمیان» که می‌رفتی، از صندلی لقمان‌الدوله و اولین ماشین تحریر دانشکده و کتب خطی پزشکی تا عکس‌ها و

### یادآور

## به بهانه یک تماس ساده

### شایان مرشدی

اگر بنا باشد که درباره هویت و چستی یک شخص فکر کنیم، احتمالا ناگزیر نقش ویژه‌ای برای حافظه‌اش قائل خواهیم شد. حافظه، یکی از مسائل همیشگی بشر بوده است. اینکه حافظه چیست و چگونه شکل می‌گیرد سوآلی اساسی بوده که افراد را برای یافتن پاسخ، به تکاپو انداخته است. عموما حافظه، همان‌طورکه بهمانی اشاره کرده است، به‌عنوان «عارضه ضبط و نگهداری مطالب و وقایع» انگاشته می‌شود؛ ضبط به این معنا که اطلاعات دریافت و ذخیره می‌شوند و نگهداری به این منظور که برخی به یاد سیرده می‌شوند و برخی از یاد می‌روند. این ازیادرفتن یا فراموشی، به معنای انهدام یا پاک‌شدن حافظه نیست بلکه به این معناست که قسمتی از حافظه در دسترس نیست؛ به‌طوری‌که قادر به بازیابی آن نیستیم. بنابراین حافظه شامل چیزهایی است که به یاد می‌آوریم و چیزهایی که فراموش می‌کنیم. هرچند تا اینجا در مورد مشخص صحبت کرده‌ایم اما همین مطالب در مورد حافظه جمعی نیز صادق است. حداقل قسمتی از هویت یک جامعه، مبتنی بر حافظه جمعی است؛ یعنی مبتنی بر آنچه جمع به یاد می‌آورد و آنچه از یاد می‌برد. از همین رو، معمولا برای اثرگذاری در هویت جمعی، یادآورهای فیزیکی (به‌عنوان حافظه فیزیکی جامعه) در رهگذر و منظر مردم کاشته می‌شوند. همان‌طور که عکس‌ها و فیلم‌ها به نگهداشت و یادآوری خاطرات فردی کمک می‌کنند، مجسمه‌ها، کتب، نام‌گذاری‌ها و معماری ساختمان‌ها، می‌توانند عاملی برای یادآوری یک اتفاق در حافظه جمعی باشند. نمونه‌ای از تلاش برای حفظ یک اتفاق در حافظه جمعی این است‌که برخی اتفاقات در کتب درسی چاپ شده و نام خیابان یا میدانی را از آن خود کرده است؛ اما این تنها راه برای به یادآوردن یک اتفاق در حافظه جمعی نیست. برخی از داستان‌ها و یادبودهای فرهنگی/تاریخی، بدون یادآورهای فیزیکی، به‌صورت گفت‌وگوی بین‌نسلی، در حافظه جمعی ثبت و ماندگار شده است. بنابراین می‌توان این‌گونه برداشت کرد که حافظه جمعی را تلاش‌های دو گروه تشکیل می‌دهد؛ یکی تلاش‌های قدرت-محور است که اقدام به ثبت اتفاقات کرده و سعی در شکل‌دهی هویت از بالا دارد. دومین گروه، عموم مردم است که به‌واسطه درک خود از اهمیت یک موضوع

### پرنده آبی

داشته است. مردم که هر روز خبری از بستری‌شدن یکی از شخصیت‌های مشهور از گوهر خیراندیش، علی انصاری و... تا مرگ عباس صفاری، مهرداد میناوند و... را می‌شنوند، نگران وضعیت خویش‌اند. حالا بار دیگر آنان در شبکه‌های مجازی خواسته «واکسن بخرد» را مطرح کرده‌اند. هرچند پترش‌تر که این درخواست مطرح شد، مشرق‌نیوز آن را هشنگ انحرافی نامید و معاون وزارت کشور گفت می‌خواهند با درخواست «انسجام ملی» از هدف قرار دهند؛ درحالی‌که اولین بار این هشنگ با رویکرد توجه جهانی به تحریم‌ها و عدم امکان خرید واکسن از سوی ایران مطرح شده بود. همان‌جا بود که مسئولان اعلام کردند ۲۰۰ میلیون یورو برای خرید واکسن اختصاص داده‌اند و فرارس است. حرف‌های این شش تا هشت هفته دیگر واکسن وارد ایران شود. هرچند مسیرهای تصمیم‌گیری تغییراتی کرد و حال باید منتظر ماند و دید در هفته اول اسفند چه واکسنی نصیب ایران می‌شود؛ چینی، روسی یا کوبایی.

### یادبود

# در سوگ سکوت

جزوات دانشجویانی که به فرنگ رفته و برگشته بودند (همچون جزوه دست‌نویس و فرانسه نوشته نورولوژی دکتر «عباس نفیسی» نوه ناظم‌الاطبا) چسمت را می‌نواخت و زیانت را به تحسین می‌گشود. زمانی که از او خواست تا درباره اولین رساله‌های دانشکده پزشکی مرا راهنمایی کند، متوجه شدم که او حتی بخشی از کنجینه مدرسه طب (پیش از تأسیس دانشکده پزشکی) را حفظ کرده است. بی‌تردید تاریخ معاصر پزشکی ایران رهون و مدیون فهم و درک و آگاهی تاریخی آقای «هاشمیان» خواهد بود. در سال‌های دور که تلاطمات اجتماعی و سیاسی ممکن بود گزند ی‌به کتابخانه برساند، او گاه در کتابخانه خوابیده بود تا از میراث و اعتبار آن حراست و حفاظت کند. پیشنهاد می‌کنم و امیدوارم سالتی در کتابخانه دانشکده، «هاشمیان» نامیده شود و موزه هاشمیان نیز به نام موزه دانشکده پزشکی و به یاد او در فضای عمومی‌تری به معرض دید گذاشته شود. او در کسوت نیم‌قرن کارمندی برای دانشکده پزشکی، نماد و نمودی از عشق به فرهنگ



مجموعه‌ای به اسم موزه کتابخانه گرد آورده بود که هر بازدیدکننده‌ای را مبهور می‌کرد. به موزه «هاشمیان» که می‌رفتی، از صندلی لقمان‌الدوله و اولین ماشین تحریر دانشکده و کتب خطی پزشکی تا عکس‌ها و

### یادآور

## به بهانه یک تماس ساده

### شایان مرشدی

آن را دهان‌به‌دهان نقل کرده و در حافظه جمعی به‌صورت غیرفیزیکی ثبت می‌کند. اتفاق ناخوشایند این است که تلاش‌های گروه دوم، انرژی بیشتری می‌طلبد و شرایط سخت‌تری را برای ماندگاری طی می‌کند. اما همان‌طور که گفته شد، آنچه فراموش می‌کنیم هم قسمتی از حافظه است. بنابراین قسمتی از هویت جمعی ما، وابسته به چیزهایی است که از یاد می‌بریم. در یادآوری، اغلب، قسمتی از اتفاقات بازگو و قسمتی دیگر، سرگوب می‌شود. این اتفاق لزوما تعمدانه یا آگاهانه نیست بلکه از روی محدودیت و گاهی بنا بر ضرورت و اولویت، از گفتن برخی جزئیات اجتناب کرده و صرفا آنچه را در نظرمان برجسته است، بیان می‌کنیم اما حذب با این یادآوری نکردن، به حذف قسمتی از حافظه (ناگفته‌ها) سرعت می‌بخشیم. سانسور، تحریف و تخریب، ازجمله راه‌های اثرگذاری در حافظه و هویت جمعی از طریق فراموشی هستند. سانسور، مانند آنچه در بیان خاطرات و اتفاقات از طریق تریبون‌ها یا کتب رخ می‌دهد. تحریف که به دو صورت عامدانه و ناخواسته رخ می‌دهد به این معاست که برخی از جزئیات اتفاق به گونه دیگری انتشار داده می‌شود؛ به‌طوری‌که چستی آن اتفاق تغییر می‌کند. نهایتا تخریب، به معنای تلاش برای ازبین‌بردن حافظه است که خود راه‌های گوناگونی دارد. قانون‌گذاری، تخریب یادبودهای تاریخی، تغییر مناسبت‌های تاریخ و ایجاد جایگزین، ازجمله راه‌های تخریب است. فراموشی نیز متأثر از دو گروه پیشین است. از یک سو، دولت‌ها سعی در حذف قسمتی از حافظه و جلوگیری از ثبت برخی از اتفاقات دارند. از سوی دیگر، عموم مردم، به‌واسطه میزان انگیزه و تلاششان برای حفظ یا عدم نگهداشت یک اتفاق، در فراموشی جمعی نقش ایفا می‌کنند. نهایتا، خاطرات درگیر زمان می‌شوند و گاه مورد فراموشی یا تحریف قرار می‌گیرند.

آن‌گاه که توان ساخت یک یادمان فیزیکی برای حفظ یک اتفاق در حافظه جمعی را نداریم، این تکرار و نقل دهان‌به‌دهان (واقعی یا مجازی) است که آن را حفظ می‌کند. حافظه جمعی هویت ما را می‌سازد و آنچه فراموش می‌کنیم، بخشی از تاریخ ماست. آنچه فراموش شده، از دسترس حافظه ما خارج شده است؛ حال باید تصمیم بگیریم که از آنچه هنوز در دسترس است، چه چیزهایی را نمی‌خواهیم فراموش کنیم؟

### یاد بعضی نفرات

## میناوند در مقام یک «دال»

### پویا نعمت‌اللهی . دکترای ارتباطات

توفان کرونا این بار مهرداد میناوند، فوتبالیست خوب سال‌های نه‌چندان دور را با خود برد. مرگ میناوند در فضای مجازی و حتی در محافل خصوصی موجی از درد و اندوه را به‌ویژه برای متولدان دهه‌های ۵۰ و ۶۰ شمسی به دنبال داشت؛ اما چرا فوت او تا این اندازه دردناک و تأسف‌آور است؟

پاسخ را نباید در مقوله فوتبال جست‌وجو کرد. میناوند فوتبالیست خوبی بود. فقط «خوب» و نه بیشتر. او سابقه چندانی در مربی‌گری نداشت و در این عرصه هم موفق نبود. پس دلیل تأثر از مرگ او را باید در جایی خارج از فوتبال دید. به نظر می‌رسد میناوند یک «دال» بود که به

یک «مدلول» و الاثر دلالت می‌کند. در ارتباطات احتماعی «دال» یک نوشته، یک علامت، یک آوا یا حتی یک رایحه است. درعین‌حال «مدلول» معنایی است که موجب پدیدآمدن آن در ذهن گیرنده یا مخاطب می‌شود. «دال» در جهان خارج وجود دارد؛ اما «مدلول» یک وجه معنایی دارد که در ذهن اشخاص وجود دارد. همین چند خط منبای اصلی علم نشانه‌شناسی است که فریدباند و همواره به احترام او نیز خواهد بود. پادش جاودان.

✦ رئیس موزه ملی تاریخ علوم پزشکی ایران

به چه «مدلول» خاصی اشارت دارد؟ او کار خود را در اواسط دهه ۱۳۷۰ آغاز کرد. متولدان دهه‌های ۵۰ و ۶۰ شمسی در زمانی که میناوند فوتبال بازی می‌کرد، به مرز جوانی رسیده یا از آستانه آن بودند. در همان سال‌ها وارد تیم ملی شد و در مسابقات جام جهانی که ایران هم در آن حضور داشت، عضو تیم ملی بود. اما آنچه میناوند را برجسته می‌کند، هیچ‌کدام از اینها نیست.

در سال‌هایی که میناوند فوتبال بازی می‌کرد، کشورمان وضعیت خاصی را به لحاظ اجتماعی و فناوری تجربه می‌کرد. برای ما متولدان دهه ۵۰، یک‌سری نمادها به‌مثابه حضور در عصر مدرن و علمی وجود داشت.

این نمادها در واقع دال‌هایی بودند که ذهن جوانان ما را به مدلول «پیشرفت» و «توسعه» می‌رساند. در همان سال‌ها بود که پای موبایل به ایران باز شده بود و همگان از کارکرد آن متعجب بودند و تمکک یک خط موبایل به‌مثابه تعلق شخصی به جهان مدرن تلقی می‌شد.



شاید اکنون تعجب‌برانگیز باشد که یک دستگاه موبایل «صایران» با تبلیغ مشهور «هر روز بهتر از دیروز» به معنای ورود به عصر مدرن و ارتباطات بدون سیم و حاکی از پیشرفت کشور در عرصه ارتباطات باشد.

به طور مشابه در حوزه فناوری رایانه‌ای، به‌ندرت امکان داشت که عامه مردم بتوانند تجهیزاتی مدرن‌تر از یک دستگاه پنتیوم ۳ یا پنتیوم ۴ در ذهن داشته باشند. اوج تجلی فناوری در آن بود که خودی خود بتواند دستگاه بخش مجزه به سسی‌دی‌خوان داشته باشد که با عنوان «سی‌دی سینکل» شناخته می‌شد. با این دستگاه کامپیوتر می‌شد انواع برنامه‌ها و نرم‌افزارها را در کامپیوتر ذخیره و استفاده کرد.

در عرصه صنعت نیز ورود پرآید بود که مشتریان را از دست پیکان خلاص کرد (هرچند سال‌ها بعد پیکان از گردونه تولید خارج شد). تمکک یک دستگاه پرآید (به‌ویژه سری‌های اول که از کره جنوبی وارد شده بود) نمادی از ورود به عرصه توسعه صنعتی بود. فوتبال کشور نیز در دوره‌ای که میناوند بازی می‌کرد، رگه‌هایی از تحول و پیشرفت را دنبال می‌کرد. حرفه‌ای‌شدن بازیکنان، حضور آنها در تیم‌های خارجی، ورود به مسابقات جام جهانی پس از سال‌ها انتظار و عوامل دیگر را باید نشانه‌ای از این تحول دانست. این نشانه نیاز به یک «دال» داشت. به نظر من میناوند برای خیلی از جوان‌های آن دوره نقش «دال» را بازی کرد. او حرفه‌ای بود، به تیم‌های خارجی رفت، در جام جهانی بازی کرد و مزید بر آنها «خوش‌تیپ» و «خوش‌چهره» بود. اینها بود که نظام نشانه‌ای ما را در عرصه اجتماع و ازجمله فوتبال می‌ساخت. میناوند «دال» ما بود.